

مفهوم سازی انقلاب و مشکلات تحلیل نظری*

دکتر بهرام نوازنی

عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

چکیده

انقلاب یکی از پدیده‌های سیاسی است که موجب دگرگونی شدید و اساسی در جامعه می‌شود. اینکه انقلاب دقیقاً چیست و موضوع آن کدام است مورد اختلاف شدید صاحب‌نظران انقلابها است و نه تنها تعریف جامع و مانعی در این زمینه ارائه نشده است که مورد اتفاق نظر آنان باشد بلکه درباره زمینه‌ها و عوامل وقوع و پیامدهای آن نیز اختلاف وجود دارد. دامنه این اختلاف بیشتر به دلیل گستردگی و پراکندگی اطلاعات مربوط به انقلابها است که کار طبقه بندی آنها را دشوار می‌سازد و تمایلات و ایده‌های مختلفی که در هر مکان و زمان مختلفی باعث طرح خواسته‌های انقلابی می‌گردد. این مقاله در تلاش است تا ضمن بررسی آراء و نظرات صاحب‌نظران انقلابها درباره تعریف، موضوع و زمینه‌های بروز انقلاب، اشکالات تحلیل نظری را برشمرده و راهکار جدیدی درباره مفهوم سازی پدیده انقلاب و چارچوب نظری این مطالعه ارائه نماید.

واژگان کلیدی:

مفهوم سازی، انقلاب، شورش، نظریه

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۴/۳۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۱۲/۱۵

مقدمه

انقلاب و آنچه که آن را تشکیل می‌دهد شدیداً مورد اختلاف است. برخی اصرار می‌کنند انقلاب واقعی، تنها انقلابی است که مثل فرانسه، روسیه و چین، طبقه اجتماعی مسلط را با شورش توده‌ای سرنگون کرده باشد. برخی دیگر بی‌آنکه وسواسی درباره توده‌ای بودن این دگرگونی داشته باشند، انقلاب را در اندازه یک جابجایی ناگهانی و خشونت‌بار یک نوع نظام با نوع دیگر خلاصه می‌کنند. برای نمونه انقلاب‌های ملی‌گرایانه عربی در دهه ۱۹۵۰ در مصر و عراق که با شورش توده‌ای همراه نبود بلکه با کودتای نظامی تحقق یافته بود ولی همچون یک شورش توده‌ای، پس از پیروزی به سمت تغییر بنیادین جوامع خود حرکت کردند و به جای نظام‌های سرمایه‌داری و پادشاهی، نظام‌های سوسیالیستی و ریاست جمهوری را برقرار کردند. از نظر برخی دیگر شورش جزء لازم و ضرور یک انقلاب نیست و برای اثبات نظر خود به اعتراض‌های وسیع ولی مسالمت‌آمیزی استناد می‌کنند که با عنوان انقلاب‌های مخملی و رنگین منجر به سقوط نظام‌های سوسیالیستی در بیشتر کشورهای اروپای شرقی در سال ۱۹۸۹ گردید.

همین اختلاف در میان صاحب‌نظران انقلاب‌ها نیز وجود دارد. «انقلاب» مجارستان در سال ۱۹۵۶م به نظر برخی، «شورش» مجارستان برای برخی دیگر بود. (Johnson, 1966: 2) برینگتون مور و ساموئل هانتینگتون معتقد بودند که تغییرات اجتماعی و اقتصادی که در پی جدایی مهاجرنشینان امریکایی از انگلستان پس از ۱۷۷۶م صورت گرفت برای انقلاب کافی نبود. (Moore, 1966: 112 Huntington) در حالی که فرانکلین جیمسون معتقد بود که آن جدایی یک انقلاب بود چرا که به طور چشمگیری سلطه، نقش و ثروت طبقات مرفه استعمارگر را کاهش داد و رشد طبقه متوسط را که از مصادره زمین‌های سلطنت طلبان، مهاجرت طرفداران انگلستان به کانادا و رفع محدودیتهای سلطنتی بر استفاده از زمین و الغای حق ارشدیت به نوایی رسیده بودند سرعت بخشید. (Jameson, 1956: 16-20, 32-35) لغتنامه دهخدا نخستین معنی «انقلاب» را «برگشتن از کاری و حالی» ذکر کرده است و برای مثال از سعدی نقل کرده که چنین سروده است:

زینهار از دور گیتی و انقلاب روزگار در خیال کس نگشتی کانچنان گردد چنین
فرهنگ فارسی معین نیز واژه «انقلاب» را در اصطلاح سیاسی از واژه revolution
فرانسوی گرفته و به عنوان «شورش عده‌ای برای واژگون کردن حکومت موجود و ایجاد
حکومتی نو» معرفی کرده است. فرهنگ عربی المنجد واژه «انقلاب» را از لحاظ لغوی، به

معنی «پذیرش قلب یا تحول» معرفی می‌کند و از آن به «زیر و رو شدن» و «دگرگونی» تعبیر کرده و واژه «الثوره» را که در میان عربها به جای انقلاب رایج است به معنی «هیجان» آورده است.

فرهنگهای انگلیسی آکسفورد و امریکایی وبستر نیز واژه انقلاب را در معانی مختلفی تشریح کرده‌اند که در یک معنی عبارت است از «سرنگونی کامل حکومت مستقر در کشور یا دولتی از سوی افرادی که پیش از این تابع آن بوده‌اند و جابجایی زورمدارانه یک حاکم یا شکل جدیدی از حکومت» و در معانی دیگر از آن به عنوان «تحول ناگهانی، کامل و قابل توجه» مثل انقلاب در معماری و «گردش و چرخش به نقطه شروع در یک مدار» مثل گردش یک سیاره به دور ستاره یاد کرده‌اند. در واقع همین معنای اخیر است که از کیهان شناسی به عاریت گرفته شد و ظاهراً اول بار از طرف فلاسفه برای نشان دادن جریان چرخشی زندگی بشر به کار برده شد و بعد از انقلاب فرانسه ۱۷۸۹ وارد ادبیات سیاسی رایج گردید. برای مثال کتاب کوپرنیکوس که جرعه انقلاب رنسانس را در غرب زد به نام لاتین *De revolutionibus orbium coelestium* در انگلیسی به *On the Revolutions of the Celestial Spheres* ترجمه شد و مناسبترین معنی آن چرخش کره‌های آسمانی است. (www.iranika.ir; www.tebyan.net) بر اساس این معنا، انقلاب یک تغییر عمده در ساختار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی یک دولت است که با تلاشهای یکباره شهروندان آن صورت گرفته است. این تغییر می‌تواند با دریافت کمک از خارج هم همراه گردد و همان تغییرات را در دیگر کشورها نیز ایجاد کند. کالورت هم همین معنا را برای واژه انقلاب پذیرفته ولی ریشه کاربرد این واژه را به رنسانس ایتالیا باز می‌گرداند که منظور از آن، تسخیر ناگهانی قدرت دولتی یا سرنگونی یک حاکم با استفاده از زور بوده است. (Calvert, 1996:2)

هدف این مطالعه درک مفهوم واقعی انقلاب و شرایط و زمینه‌های بروز آن است و با شناخت تحولات و فرجام آن امیدوارم به نظام حاکم و جنبشهای انقلابی کمک کنم تا بدون بروز خشونت یا دستکم کاهش خونریزی به زندگی مسالمت آمیز و سعادت دنیا و آخرت دست یابند.

اختلاف در تعریف انقلاب

اختلاف در معنی، در تعریف واژه انقلاب هم بروز و ظهور یافته است. یاروسلاو کرجسی واژه انقلاب را در سه کلمه «تغییر ناگهانی جامع» (*sweeping dramatic change*) تعریف کرده (Krejci, 1994: 6) در حالی که در تعریف ساموئل هانتینگتون، انقلاب

«یک تغییر سریع، اساسی و خشونت‌آمیز داخلی در ارزشها و اسطوره‌های مسلط یک جامعه درباره‌ی نهادهای سیاسی، ساختار اجتماعی و فعالیت و سیاستهای رهبری و حکومت است.» (Huntington, Op.cit.: 264) تدا اسکاچپول در تعریف نسبتاً کلی‌تر خود، میان انقلابهای اجتماعی و انقلابها و شورشهای سیاسی تفاوت اساسی قائل شده است. (Skocpol, 1979) جک گولدستون از مفهومی به نام «از کار افتادگی دولت» در یک بحران فجیع استفاده کرده که توان دولت برای حکومت به شدت فلج شده است. (Goldstone, 1991) و چارلز تیلی هم از عبارت «اقدام دست‌جمعی» برای تشخیص یک دامنه وسیعی از شیوه‌های درگیری اجتماعی و سیاسی بهره گرفته است. از نظر کاتز، انقلاب دارای دو جزء «سقوط یک نظام کهنه از طریق ابزار غیر قانونی (مثلاً غیر انتخابات) و جابجایی آن با یک نظام جدید و تلاش (خواه موفق بشود یا نشود) برای ایجاد یک نظم سیاسی و شاید هم اجتماعی اقتصادی» می‌باشد. به این ترتیب رژیم کودتایی از نظر وی انقلابی به شمار نمی‌رود چرا که فقط به جزء نخست اکتفا کرده است. (Katz, 2001: 5)

اختلاف در موضوع انقلاب

موضوع انقلاب نیز از نظر پژوهش‌گران انقلاب مورد اختلاف است و در اینکه موضوع انقلاب تغییر نیرو، ساختار و افسانه حمایت و عملکرد حکومت از طریق شیوه‌هایی است که از طرف قانون اساسی مسلط غیر مجاز شناخته شده باشد اتفاق نظری وجود ندارد. از نظر برخی انقلاب به معنی یک تغییر خیلی مهم و ناگهانی در توزیع ثروت و موقعیت اجتماعی است و به همین سبب از شیوه‌هایی که شامل خشونت یا تهدید به خشونت علیه رهبران، شهروندان یا هر دو گردد استفاده می‌کند. (Stone, 1966: 159-164; Hunter, 1940: x; Neumann, 1949: 333-334) برخی هم البته انقلاب را با ویژگی «نوسازی» محدود کرده‌اند و معتقدند انقلاب واقعی از جنبشهایی که تحت تأثیر مذهب هستند، ساختار سازمان نیافته‌ای دارند یا منافع و تقاضاهای انقلابیون را اصلاً یا کمتر مورد توجه قرار نمی‌دهند جدا می‌گردد. (Huntington, Op.cit.: 264) افرادی هم هستند که با هانا آرنهت موافقت و انقلاب را تنها به جنبشهای مدرن و نادری اطلاق می‌کنند که دامنه آزادی انسانی را گسترش دهد.

اختلاف در زمینه های انقلاب

اما مهم‌تر از بحث واژگان و تعریف، اختلاف واقعی بر سر زمینه‌ها و شرایط بروز انقلاب و نقش به سزایی است که یک عامل احتمالاً بیش از دیگر عوامل ایفا می‌کند و به عنوان عامل تعیین کننده یا عامل حساس شناخته می‌شود. در برخی منابع که بیشتر از سوی

تاریخ‌نگاران و جامعه‌شناسان به رشته تحریر درآمده است به جنبه بین‌المللی انقلاب یعنی آثاری که نظام بین‌المللی بر زمینه‌سازی پیدایش و تحول انقلاب تا پیروزی داشته است و همچنین پیامدهای آن بی‌توجهی و از آن به عنوان یک امر حاشیه‌ای توصیف شده است. به همین ترتیب کسانی که علاقه و منافع در امور بین‌المللی ندارند یا از پرداختن به زمینه‌های بین‌المللی انقلاب به عنوان یک عنصر وارداتی، مصنوعی، خارجی یا بیگانه با یک جامعه خاص واهمه دارند، به سادگی از آن گذشته و آن را تحت عنوان «تئوری توطئه» تخطئه می‌کنند. در مقابل این گروه عده‌ای هستند که اساساً هیچ اعتباری برای عوامل داخلی و اجتماعی انقلابها قائل نیستند و ضمن اکتفا به عوامل خارجی، ریشه هر رخدادی را ناشی از فراسوی مرزها و یک «توطئه خارجی» می‌پندارند. خاطرات باتیستا، سوموزا و محمدرضا پهلوی که در جریان انقلابهای ۱۹۵۸، ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ سرنگون شدند، همگی حاکی از خیانت ایالات متحده در حمایت از آنان و نقش دست پنهان خارجی در برپایی شورش بر ضد آنان می‌باشد.

در حالی که مخالفان انقلاب همواره در تلاشند تا عوامل بروز انقلاب را به کمترین میزان خود کاهش دهند، موافقان انقلاب تمایل دارند که به انقلاب خود عمق تاریخی و اجتماعی بخشند. برای نمونه، روزمری اوکین علل انقلابها را، بیشتر، ناشی از ابعاد داخلی تحکیم دولت و جنگ داخلی می‌داند تا چالشهایی که در خارج ایجاد شده است. (O'Kane, 1996) گولدستون هم در سه اثر سالهای ۱۹۸۶، ۱۹۸۸ و ۱۹۹۱ خود، سه شرط و عامل داخلی فشار مالی، اختلاف و بیزاری نخبگان و احتمال بالایی از بسیج مردمی را برای سرنگونی یک حکومت برشمرده و در نظر کاتز علاوه بر این سه که «شرایط ثابت و در کانون تحول بحرانهای انقلابی» هستند، ویژگیهای مشخصی از جامعه پیش از انقلاب مثل «ساختار طبقاتی و تمرکز مالکیت در منابع صنعتی» و «تجارب رهبران جدید پس از انقلاب در دوره پیش از انقلاب» نیز مهم هستند. (Katz, 2001: 11, 28)

یکی از این نشانه‌ها و زمینه‌های بروز انقلاب در محیط بزرگ‌تری به نام محیط بین‌المللی نهفته است. حوزه روابط بین‌الملل بر یک مفهوم اساسی استوار شده که بر طبق آن دولتهای مستقل در وضعیت آنارشی یا عبارت دیگر وضعیتی که هیچ اقتدار مرکزی حاکمی وجود ندارد نهایت تلاش خود را برای کسب، حفظ و گسترش منافع اختصاصی خود صورت می‌دهند. بیشتر منابع درسی و مطالب کلاسی در این رشته صحبت از دولتهای صاحب نفوذی می‌کنند که از پذیرش شرایط تحمیلی از سوی دیگر دولتها و یا سازمانهای بین‌المللی طفره می‌روند. با این حال، با مطالعه گذشته و حال روابط بین‌الملل می‌توان

موارد دیگری از ترتیبات همکاری جویانه را یافت که در این ترتیبات، نوعی از سلسله مراتب وجود دارد و در میان این ترتیبات مختلف نیز می‌توان به میزان متفاوتی از نهادینگی دست یافت. از نمونه‌های بارز این دست ترتیبات همکاری جویانه، جامعه ملل و سازمان ملل متحد و سازمانها و گروههای سیاسی و تجاری منطقه‌ای بی‌شماری است که دولتهای عضو خود را به صورت سلسله مراتبی، همراه وظایف مشخص و نهادینه شده، به یکدیگر پیوند داده است.

بنا به تعریف دیوید لیک، سلسله مراتب «یک رابطه قدرت است که در آن یک حکومت برای اتخاذ تصمیمات نهایی از موقعیت ویژه‌ای نسبت به دیگر حکومتها برخوردار است.» (Lake, 1996: 7, 50) بر همین اساس، الکساندر کولی دو شکل مختلف از سازمانهای سلسله مراتبی در روابط بین‌الملل شناسایی کرده است که یا به شکل متمرکز وحدت‌گرا (unitary form) است یعنی سلسله مراتب آن به صورت هم‌گرایی مخروطی شکل و متکی بر فرمانبرداری محض مرتبه پایین‌تر از مرتبه بالاتر می‌باشد و یا به شکل غیر متمرکز و چندبخشی (multidivisional form) است یعنی سلسله مراتب بر پایه تقسیمات منطقه‌ای متکی بر فرمانبرداری همراه با خودمختاری نسبی می‌باشد. (Cooley 2005: 3-6, 20-42) اما تصویری که فرد هالیدی از نظام روابط بین‌الملل ارائه کرده است «تعدادی واحدهای اجتماعی و سیاسی است که به خاطر وجود مرزهای دولتی تا اندازه‌ای از یکدیگر جدا شده‌اند ولی این روابط دولت با دولت تنها بخشی از یک سری روابط متقابل گسترده‌تر تشکیل داده است.» (Halliday, 1999: 190) رفتارهای مختلف دولتها با یکدیگر و با دیگر عناصر بین‌المللی نظیر سازمانهای بین‌المللی که از طریق مجاری مختلفی صورت می‌گیرد به نوشته کاتجا وبر، نظام بین‌المللی را در یک «وضعیت گداز» (state of flux) قرار می‌دهد که در آن «تنها می‌توان امیدوار بود که منافع دولتها، آنها را به سمت مسیری همکاری جویانه هدایت کند و در آن، دولتها به ایجاد نهادهای بین‌المللی و کاهش آثار هرج و مرج رغبت نشان دهند.» (Weber, 2000: 128-129)

پیدایش و پیروزی انقلاب در چنین نظام بین‌المللی که وجه شناسای آن «سلسله مراتب منعطف» است از این نظر حائز اهمیت است که در پویایی و تحول نظام بین‌المللی تأثیرگذار خواهد بود. درست است که انقلاب ابتدا در ذهن یک فرد خطور می‌کند و در درجه اول در آرزوی تحول درونی یک جامعه است اما از آنجا که به این اندازه اکتفا نکرده بلکه در پی تغییر معیارها و ارزشهای میان دیگر دولتها با مردمشان و حتی ماهیت مرزهای دولتی و نظام بین‌المللی که خود سالها جزئی از آن بوده‌اند می‌باشد می‌تواند زمینه تغییر

وضع موجود در نظام بین‌المللی را نیز فراهم کند. انقلابهای بزرگ و حتی انقلابهای کوچک همواره در پی دگرگونی روابط میان دولتها و ملتها برآمده‌اند و به همین خاطر است که سرنوشت انقلابها با سرنوشت نظام بین‌المللی به هم گره می‌خورد. فرد هالیدی در این باره معتقد است انقلابی که «از جنبه‌های نظری و عملی» فقط «به دنبال تغییر در درون یک جامعه» باشد و «به همان میزان، به دنبال تغییر جامعه بین‌المللی» نباشد، «اصلاً انقلاب نیست.» (Halliday, Op.cit., : 3)

اینکه انقلابیون، نظام بین‌المللی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند یا خود از آن تأثیر می‌پذیرند نیز مورد اختلاف است. برخی از صاحب‌نظران بر وجود یک رابطه یک سویه تأکید می‌کنند که از نظر برخی این رابطه از سوی انقلابها تعیین می‌شود و از نظر برخی دیگر از سوی نظام بین‌المللی. فالک و آرمسترانگ در میان گروه اول معتقدند که این انقلاب است که می‌خواهد شکل نظم بین‌المللی را تغییر دهد، (Falk, 1969: 154-176) (Armstrong, 1993) ولی اسکاچپول و والت در گروه دوم اصرار دارند این رابطه یک سویه تحت تأثیر نظام بین‌المللی و بر اثر سیاست بین‌المللی ایجاد می‌شود. (Walsh, 1996; Skocpol, Op.cit.) فرانسو و روسیه و چین را مطالعه کرده است چنین نتیجه می‌گیرد که «فشارهای شدیدی که کشورهای توسعه یافته‌تر از خارج وارد می‌ساختند» برای «سرنوشتی دست‌گام آداری و نظامی» حکومت‌های قدیمی تعیین کننده بود (Ibid, 154) و پیامدهای آنها نیز علاوه بر ساختارهای اجتماعی و اقتصادی موجود، «ساخته و پرداخته» شرایط بین‌المللی بود که در درون آن رهبری انقلابی برای بازسازی، تحکیم و استفاده از قدرت دولتی نبرد کرده‌اند. (Ibid, 280) وی در ادامه می‌افزاید که «در کشورهای کوچک وابسته» همچون کوبا «علل و پیامدها ... به شدت تحت تأثیر نه فقط لوازم تنش‌زدایی نظامی و مقابله با مهاجمان خارجی بالقوه و بالفعل بود بلکه کمک نظامی و اقتصادی مستقیم از خارج نیز آنقدر اهمیت داشت که این حکومت‌های انقلاب زده را به سادگی به موکل (clients) قدرتهای بزرگ تبدیل کند.» (Ibid, 289)

کینت والتز که طرفدار مطالعه سیستمی روابط بین‌الملل در سطح بین دولتی است اعتقاد راسخی به عوامل داخلی برای بروز و پیروزی انقلاب ندارد و در مقاله‌ای در اوج انقلابهای جهان سوم چنین نوشته بود: «چریک‌های انقلابی، تنها جنگ‌های داخلی را برنده می‌شوند، نه جنگ‌های بین‌المللی و هیچ جنگ داخلی نمی‌تواند توازن قدرت جهانی را برهم بزند مگر آنکه در داخل امریکا یا روسیه اتفاق افتد.» (Waltz, 1967: 205) بیلی استون هم در

بررسی ساختاری و جغرافیای سیاسی انقلاب فرانسه نشان داده است که هیچ دلیل تصادفی یا صرفاً داخلی برای انقلاب ۱۷۸۹ ممکن نیست. (Stone, Op.cit., 2) به نظر کالورت اقدام بین‌المللی در هر مرحله‌ای از رخداد‌های انقلابی از جمله زمینه‌سازی، اقدام و تحکیم انقلاب می‌تواند دخالت کند و هر قدر که دخالت خارجی بیشتر باشد، مسأله پیچیده‌تر می‌گردد. دخالت قدرتهای خارجی می‌تواند صورتهای مختلفی به خود بگیرد که از جمله آنها اقدام دیپلماتیک، اقدام سیاسی مخفی، رزمایش نیروها، خراب‌کاری و تهاجم نظامی با نیروهای خود برای حمایت یا جلوگیری از پیروزی جنبشهای انقلابی می‌باشد. تغییر نقشه اروپا که بارها و بارها پس از انقلابها و جنگهای بزرگ صورت گرفت همه نشانه همین دخالت قدرتهای بزرگ است که در طی آن، برخی دولتها بخشی از سرزمین خود را از دست دادند و برخی دیگر کاملاً فروپاشیدند. از نظر وی مسأله شناسایی حکومت جدید انقلابی و نیاز هر کشور برای مشارکت در صحنه بین‌المللی هم عاملی برای تأثیرگذاری جامعه بین‌المللی بر روند انقلاب است. حکومت ژنرال پینوشه در شیلی با اینکه تسلط کاملی بر کشور داشت اما از سوی شوروی به رسمیت شناخته نمی‌شد و انگلستان هم شناسایی خود را در سال ۱۹۷۵ به خاطر شکنجه یک تبعه انگلیسی پس گرفت. ایالات متحده هم از زمان وودرو ویلسون به این سو از این ابزار شناسایی برای اجبار کشورها مخصوصاً مکزیک و کشورهای حوزه کارائیب به رعایت خواسته‌های امریکا استفاده کرده است. (Calvert, Op.cit., 10, 23-24, 130-142)

مارک کاتز هم معتقد است که قدرتهای حافظ وضع موجود از بروز انقلاب واهمه دارند و به همین خاطر حتی با استفاده از ابزار نظامی نهایت تلاش خود را می‌کنند تا مانع پیروزی انقلاب شوند و چنانچه انقلابی به پیروزی رسیده باشد حتماً به خاطر سرعت وقوع آن بوده است که «قدرتهای خارجی حافظ وضع موجود، فرصت سرکوب آنها را از دست داده‌اند.» (Katz, Op.cit., 114) از نظر جک گولداستون قدرتهای حافظ وضع موجود با ایجاد شرایط مطلوب خود در روند انقلاب اخلاص ایجاد کرده و مانع از پیدایش آن می‌شوند. (Goldstone, 2001: 9-10) مفهوم مخالف این نظر این است که هنگامی انقلابی به پیروزی می‌رسد که نظام بین‌المللی در آشفتگی بسر برده و قدرتهای حافظ وضع موجود از اعمال مصالح و اولویتهای خود ناتوان شده باشند. رقابت شدید دو بلوک شرق و غرب در دوره جنگ سرد و یا برخورد اسلام و غرب حاکی از این نگرانیهای موجود در نظام بین‌المللی بر سر افکار و اعمال انقلابی است.

از نظر گرین «حمایت خارجی» یک واقعیت «آشکار» و یک «عامل تعیین کننده» است و بارها در موفقیت یا شکست جنبشهای انقلابی اعم از چپ یا راست و در قرن بیستم یا در دوره‌های پیشتر ضد استعماری و نوسازی ایفای نقش کرده است. اهمیت حمایت خارجی تنها برای انقلابیون نیست بلکه حکومت تحت فشار انقلابیون نیز به حمایت خارجی سخت نیازمند است. (Greene, 1990: 129) وی با استناد به مطالعه‌ای که تد گور درباره ۱۱۴ کشور در فاصله سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ کرده است توضیح می‌دهد که از میان ۵۴ «جنگ داخلی»، در ۳۰ جنگ، شورشیان از امتیاز حمایت خارجی که دولتهای خارجی در اختیارشان گذاشته بودند استفاده کردند. (Gurr, 1970: 270-271 cited in Ibid) هولستی هم در مطالعه ۲۰۰ انقلابی که بین سالهای ۱۹۰۰ تا ۱۹۵۰ اتفاق افتاده معتقد است که در نیمی از این انقلابها، مداخله خارجی وجود داشته است. (Holsti, 1967) از نظر فرد هالیدی حتی تغییر در اتحادیه بین‌المللی و کاهش حمایت یک قدرت برتر از هم‌پیمانان خود نیز در این باره دارای نقشی است. (Halliday, Op.cit., 177) مثلاً هنگامی که آیزنهاور و کارتر در سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۷۸ دست از حمایت از باتیستا و سوموزا برداشتند و کمکهای نظامی را قطع کردند، این دو حکومت دستخوش انقلاب شدند چون در میان مردم خود به حکومتهای وابسته مشهور بودند و انقلابیون از این فرصت برای سرنگونی حکومتهای ضعیف خود استفاده کردند. حتی اگر اعتقاد عمومی بر این قرار باشد که یک قدرت برتر، دیگر، قادر به حمایت از هم‌پیمانان خود نیست، ممکن است کشورهای وابسته یا هم‌پیمان را دستخوش انقلاب سازد. نمونه‌های آن بیش از ۱۴ انقلاب است که در فاصله سالهای ۱۹۸۰-۱۹۷۴ در کشورهای جهان سوم و پس از شکست ایالات متحده در ویتنام رخ داد و مشابه همین وضعیت برای شوروی پس از عقب‌نشینی از افغانستان در ۱۹۸۸ رخ داد و در نتیجه از جون تا دسامبر ۱۹۸۹ همه شش کشور اروپای شرقی که از اقمار شوروی بودند سرنگون شدند. در این قبیل موارد حتی اگر قدرت سلطه‌گر و هژمون، توانایی خود را در حفظ اقمار خود هنوز از دست نداده باشد اما، به اصطلاح هالیدی، وقتی که گرفتار بحرانه‌های نامتقارن گردد توازن قوا برهم می‌خورد و حتی ممکن است مخالفان کم قدرت هم ممکن است مثل همبستگی کارگران در لهستان به قدرت برسند. (Ibid, 178-179)

اما در مورد کمکهای صورت گرفته به انقلابها، این رقم به مراتب بیشتر از مورد جنگ است و کالورت در مطالعه ۳۶۴ موردی که در بین سالهای ۱۹۶۰-۱۹۰۱ اتفاق افتاده مشاهده کرده که ۲۴ درصد کمکها به حکومتها و ۷۶ درصد به جنبشهای انقلابی اعطا شده

است و میان این کمکها و نزدیکی آنها به یکی از ابرقدرتها همبستگی شدیدی وجود داشته است. (Calvert, Op.cit.: 219) معمولاً کمکی که یک دولت به یک جنبش انقلابی می‌کند از طریق عوامل غیر رسمی است و کشورهای همسایه نیز از طریق اعطای اجازه جمع‌آوری پول و اعانه و سازماندهی و سرپازگیری و حتی حملات نفوذی از خاک آن از کمک خود دریغ نمی‌کنند. نمونه‌های کمک نظامی به متحدین و حکومت‌های وابسته یک موضوع بسیار قدیمی است و نمونه‌های بسیاری را می‌توان در تاریخ نام برد. این ابزار مناسب‌ترین بخش راهبرد انگلستان، فرانسه، شوروی و ایالات متحده برای به زیر سلطه یا نفوذ درآوردن هندوستان، هندوچین، اروپای شرقی و اروپای غربی پس از جنگ دوم جهانی بوده است.

مداخله نظامی و اعزام نیرو هم در تاریخ گذشته روابط بین‌الملل به صورت پاسخ به «دعوت» یک حکومت یا «اعطای» حمایت به یک جنبش انقلابی بسیار رخ داده است و حتی به نظر جورج پیتی ویژگی بارز دوره‌های انقلابی اجتماعی بزرگ بوده است. (Cited in Ibid: 31) جنگ داخلی انگلستان منجر به جنگ میان انگلستان و نیروهای تحت حمایت خارجی در ایرلند و اسکاتلند و جمهوری هلند شد. جنگهای انقلابی فرانسه در فاصله ۱۷۹۳ تا ۱۸۰۳ نیز در نتیجه دخالت قدرتهای اروپایی هلند، انگلستان، اتریش، پروس و اسپانیا در حمایت از نظامهای پادشاهی بود. دخالت متفقین در روسیه هم که به حمایت از نیروهای روس سفید صورت گرفت موجب تندتر شدن آتش انقلابیون گردید و به جای آرام کردن آن موجب تحریک رهبران شوروی برای پیدا کردن دوستان انقلابی در اروپا و شرق دور شد. لشکرکشی ایالات متحده در ۱۹۶۱ به خلیج خوکها در کوبا و در ۱۹۶۵ به جمهوری دومنیکن و همچنین لشکرکشی اتحاد شوروی در ۱۹۶۸ به چکسلواکی و ۱۹۸۰ به افغانستان نمونه‌های دیگری از این‌گونه مداخلات نظامی است. اما اینها محدود به قدرتهای بزرگ نیست و قدرتهای کوچک‌تر هم از این اعمال خرابکارانه و رخنه‌های شورشیان استفاده می‌کنند. به ویژه هنگامی که اقلیت قومی یا مذهبی مقیم در یک کشور علاقه وافری به پیوند با کشور همسایه داشته باشند مثلاً درخواست ایرلند جنوبی از ایرلند شمالی برای پیوستن و تشکیل یک ایرلند بزرگ‌تر یا دخالت‌های کوبا در کشورهای افریقایی از جمله آنگولا.

دخالت دیپلماتیک به معنی استفاده از اعضای هیأت نمایندگی برای تبادل افکار و مذاکره به منظور پشتگرمی یا مخالفت با یک حکومت خارجی یا جنبش انقلابی نیز می‌تواند توازن قوا میان حکومت و مخالفانش را برهم بزند و به دلیل ایجاد توهم اتحاد و ائتلاف،

یکی را نسبت به دیگری تضعیف کند. گرچه حمایت دیپلماتیک یک کشور از حکومت کشور دیگری که با آن روابط رسمی دارد مطابق حقوق بین‌المللی است اما مذاکره با مخالفان دولت، خلاف عرف و حقوق بین‌المللی است و به همین خاطر دولت‌ها از مأموران غیر رسمی خود برای اینکار استفاده می‌کنند.

اما بر خلاف طرفداران نظریه تأثیر یک سوپه انقلاب و نظام بین‌المللی، به نظر هالییدی این تأثیرگذاری یک رابطه دو سوپه است و بر اساس آن هم انقلابها و هم نظام بین‌المللی به طور بنیادین بر یکدیگر تأثیرگذار هستند؛ انقلابها تغییر در درون دیگر کشورها را تحریک می‌کنند و نظام بین‌المللی نیز مانع گسترش انقلابها و باعث محدودیت آرزوهای انقلابی می‌گردد. (Halliday, Op.cit.: 3) هر انقلابی بر اساس یک ایده یا آرمان عامه پسندی همچون وجدان، آزادی، استقلال، قدرت طبقه کارگر، سرنوشت بشریت و سعادت حقیقی پدید آمده است که علاوه بر فراخوان برای تحول درونی جامعه خودی، آرمانهای خود را حتماً و قطعاً متعلق و شایسته بیش از کشوری که در آن انقلاب رخ داده اعلام کرده و بدین ترتیب خود را بین‌المللی و جهانی معرفی می‌کند. این عامل از منطبق جهانشمولی ناشی می‌گردد که اگر یک ایده و آرمانی خوب باشد برای همه خوب است و نباید مانعی در راه استفاده بشر از خوبیها وجود داشته باشد. نمونه‌هایی بسیاری در این باره وجود دارد از جمله اولیور کرامول (Oliver Cromwell) که انقلاب پیوریتانی را الگویی برای همه مردم پروتستان می‌دانست. انقلاب امریکا نیز با وجودی که از انقلابهای بعدی خود میانه‌روتر بود اما چیزی را طلب می‌کرد که به اعتقاد بنیانگذاران آن حقایق سیاسی جهانی بود و اینان خود را الهام بخش جهان می‌دانستند و همین آرزو بود که یک قرن بعد در ۱۸۸۶ در پرده برداری از مجسمه آزادی در نیویورک جلوه‌گر شد. این مجسمه از ابتدا بر سرش هشت پرتو نور داشت که نمادی از صدور انقلاب امریکایی به دیگر قاره‌های جهان به شمار می‌رفت. انقلاب فرانسه نیز اروپا را تکان داد و سیاست و ادبیات سیاسی قرن بعد از خود را شکل داد. قرن بیستم هم شاهد تلاشهای جنبشهای کمونیستی برای دستیابی به اهداف بین‌المللی خود بود. فیدل کاسترو در ۱۹۸۳ اعلام کرد «امریکائیان شمالی نمی‌فهمند... کشور ما فقط کوبا نیست؛ کشور ما انسانیت هم هست.»

البته این طرز تفکر در درون نظام فکری انقلابیون از یک طرز تلقی از ستمگران و دشمنانشان به عنوان موجود بین‌المللی شکل گرفته که بخشی از موجود جهانی یا دست‌کم چند ملیتی است که تلاش می‌کند که ظالمان را در قدرت نگاه دارد و حالا پس از پیروزی انقلاب نیز در تلاش برای بازگرداندن آنان به قدرت است. انقلابیون برای اینکه حمایت

سراسری مردم کشورشان را بسیج بکنند تلاش می‌کنند اهمیت کار خود را برای ایجاد تغییرات در درون کشورشان بزرگ جلوه دهند و نشان می‌دهند که برای اینکار مورد توجه بین‌المللی قرار گرفته‌اند و از همین روست که عبارت انقلاب «تنها نیست»، «دوستانی در سراسر جهان دارد» یا از سوی کسانی که مشتاقانه «درسها»، «افکار» و «نوشته‌های رهبران انقلابی» را مطالعه می‌کنند مورد تمجید و تحسین قرار گرفته است مطرح می‌گردد. در کنگره حزب کمونیست در مارس ۱۹۳۹ استالین به عنوان «نابغه بشریت زحمتکش» که «به طور خستگی ناپذیر نظاره‌گر منافع طبقه کارگر سراسر جهان است» مورد خوشامد واقع شد. (Spriano, 1985: 7) در ۱۹۶۷ نیز که اوج انقلاب فرهنگی چین بود نشریه مرور پکن در شماره‌های ۱۰ و ۲۲ و ۵۱ خود از «بیانات رئیس مائو زدونگ» به عنوان «نورافشانی سراسر جهان» تبلیغ می‌کرد و وی را «رهبر طبقه کارگر جهان» و حزب کمونیست چین را «پیشگام جنبش کمونیستی بین‌المللی» می‌خواند. (Cited in Halliday, Op.cit.: 61) کیم ایل سونگ، این‌گونه هوشی‌مین، معمر قذافی هم از ابراز این گونه القائات به نفع خود چشم پوشی نکردند. به نظر فرد هالیدی، فیدل کاسترو تنها رهبر انقلابی است که با وجودی که مقاومتی در برابر اشاعه افکار خود نشان نداده است اما از به کارگیری این‌گونه تعبیر برای خود جلوگیری کرده است. (Ibid: 62)

البته نیاز عملی جنبشها و نظامهای انقلابی به حمایت نیروهای انقلابی مشابه یا مرتبط در خارج، آنها را به سمت «وحدت بین‌المللی» سوق می‌دهد که علاوه بر جنبه جهان‌بینی، دارای نقش ابزاری هم هست و این نقش زمانی که تهدید خارجی چه از سوی دولتهای خارجی و چه از سوی فراریان و تبعیدیانی که قصد بازگشت به کشورشان را دارند واقعی باشد بیشتر می‌شود و گاهی اوقات هم به این ترتیب درگیریهای داخلی را فرافکنی و بین‌المللی می‌کنند. بین‌الملل دوم ۱۹۱۴-۱۸۸۹، کمینترن ۱۹۴۳-۱۹۱۹ و بعد از اینها کمینفورم ۱۹۵۷-۱۹۴۷ اعضای خود را علاوه بر تشویق به همدردی، متعهد به پشتیبانی از یکدیگر نیز می‌کرد. زاپاتیستهای مکزیک نیز در دهه ۱۹۹۰ بیشتر شبکه جهانی مبارزه با جهانی شدن را که مدعی «جنگ جهانی چهارم» بود خود تشکیل دادند.

مشکلات تحلیل نظری

وجود آرا و نظریه‌های مختلف و بعضاً متعارض درباره پدیده انقلاب و عناصر تشکیل‌دهنده آن و همچنین نقش عوامل تأثیرگذار در آن حاکی از این نکته است که هنوز نظریه‌های جاری نتوانسته‌اند به درک کاملی از علل و عوامل بروز پدیده انقلاب و تحولات آن دست یابند. آرایه‌های بسیاری که در این زمینه به نام نظریه (Theory)، چارچوب

مفهومی (conceptual framework)، طرح (Paradigm)، الگو (Mode) و رویکرد (Approach) مطرح شده‌اند از نظر گرین «گمراه کننده» بوده‌اند چرا که هیچ یک نتوانسته آن طور که مدعی توضیح و پیش‌بینی (explaining and predicting) انقلاب هستند جوابگو باشند و «به ندرت مطالب زیادی گفته‌اند و کمتر به پیامدهای آن پرداخته‌اند.» (Greene, Op.cit.: 8) یاروسلاو کرجسی که خود، شش انقلاب بزرگ را به منظور یافتن یک الگوی مشترک برای پیدایش و گسترش انقلاب مورد مطالعه قرار داده است چنین نتیجه گرفته است که انقلابهای بزرگ (نه همه انقلابها) دارای برخی (نه تمام) آثار بر قدرتهای خارجی و نظام بین‌المللی می‌باشد. (Krejci, Op.cit.) کرین برینتون هم که از ارائه «یک نشانه واضح و فراگیر» به عنوان علت پیدایش هر انقلاب خودداری کرده است، (Brinton, 1965: 93) توصیه کرده است که «به نظر نشانه‌ها آنقدر زیاد و متنوع است که به هیچ وجه نمی‌توان آنها را در یک الگو مرتب کرد.» (Ibid: 29)

مهم‌ترین مشکلات تحلیل نظری از نظر گرین در سه چیز است «اول تعریف و دوم طبقه‌بندی و سوم اطلاعات جمع‌آوری شده.» (Greene, Op.cit.: 8) از نظر وی نظریه‌پردازان انقلاب در پیش‌بینی انقلاب بیشتر از آنکه «تظاهر به علم» کنند «برداشت و درک خود» را اعمال کرده‌اند. (Ibid: 10) هر نسلی که انقلاب می‌کند تمایلات متفاوتی با دیگری دارد و شاید یکی از دلایل سردرگمی صاحب‌نظران پدیده انقلاب در همین نکته باشد همچنان که انقلاب اسلامی در شرایطی به پیروزی رسید که با دیگر انقلابهای کهن و معاصر خود متفاوت بود و بسیاری از فرضیه‌های پیشین را به زیر سؤال برد. اما این نکته نباید ما را از تلاش برای یافتن یک چارچوب نظری عام باز دارد. همچنان که گذشت سه قرن از منشور حقوق انگلیسی، دو قرن از انقلاب فرانسه و یک قرن از انقلاب مشروطیت ایران و روسیه، پژوهش‌گران را از ارزیابی مجدد انقلابها باز نداشته است. مناسب‌ترین شیوه به نظر در تهیه یک چارچوب نظری چند بعدی ویژه هر انقلاب است تا در مقایسه نهایی با دیگر چارچوب‌های نظری بدست آمده از انقلاب‌های دیگر به درک پدیده انقلاب و زمینه‌ها و عوامل رخداد آن کمک کند.

نتیجه

از میان تعاریف مختلفی که درباره انقلاب شده است می‌توان تعریفی را در یک طرح چارچوب نظری مورد استفاده قرار داد که مطابق با سرنگونی خشونت‌بار یک حکومت یا نظام که به هدف ایجاد تحولات دور از انتظاری در بنیانهای اجتماعی باشد استوار است و همچنین بر زمینه‌ها، اسباب و عوامل بروز انقلاب و چالشهایی که پس از پیروزی آن برای

تحقق آرمانهای خود مواجه گردیده تأکید کند. این چالشها از آن جهت مهم هستند که در ادامه همان عوامل بروز انقلاب و در جهت شکست انقلاب و ایجاد مانع در تحقق آرمانهای انقلابی دولت انقلابی ایجاد می‌شوند. پدیده انقلاب همچون دیگر رخدادهای تاریخی، دارای علل و پیامدهایی است که در عین گوناگونی و کثرت آنها، همراهی و هماهنگی همه آنها با یکدیگر می‌تواند موجب بروز انقلاب و پیامدهای ویژه آن شود و این علل و اسباب را بطور خلاصه می‌توان در این ده بند برشمرد: ۱. نظام بین‌المللی بر اثر جنگ یا رقابت شدید میان قدرتهای حافظ وضع موجود جهانی و منطقه‌ای گرفتار بی‌نظمی و هرج و مرج شده باشد؛ ۲. ایده‌ها و آرمانهای جدیدی که ممکن است از خارج مرزها وارد شده یا منشأ داخلی داشته باشد مورد خوشایند اکثریت قابل توجهی از مردم قرار گیرد؛ ۳. حکومت از تأمین خواسته‌های آرمانی جدید مردم خود ناتوان گردد؛ ۴. اکثریت قابل توجهی از مردم از حکومت خود ناراضی شوند؛ ۵. درهای حکومتی بر روی مشارکت سیاسی سازمانها و گروههای فشار جدید بسته بماند؛ ۶. مردم و گروههای فشار برای تأمین خواسته‌های خود راهی جز سرنگونی حکومت نیابند؛ ۷. گروههای فشار برای سرنگونی حکومت دست به ابزار خشونت بزنند؛ ۸. حکومت و متحدان خارجی وی نتوانند از رفتار خشونت‌آمیز جلوگیری کنند؛ ۹. گروههای فشار به جای حکومت پیشین، حکومت جدیدی بر پا کنند تا ۱۰. مأمور پیگیری برنامه تغییر اساسی در زمینه‌های مختلف از جمله فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی گردد.

به این ترتیب انقلاب دارای دست‌کم ده جزء پیوسته و غیر قابل گسست است و رخداد همه آنها در کنار یکدیگر یا یکی پس از دیگری است که می‌تواند زمینه و شرایط مناسبی را برای یک انقلاب فراهم آورد. اگر یکی از این اجزا در هر مرحله‌ای، از جنبش انقلابی گرفته تا تشکیل یک نظام انقلابی، از میان برود یا تحقق نیابد، یا اصلاً «انقلابی» رخ نخواهد داد یا اگر شورش و جابجایی هم صورت پذیرد دیگر نه می‌توان به آن انقلاب گفت نه با صفت انقلابی آن را توصیف کرد. به این ترتیب یک انقلاب مانند هر رخداد تاریخی دیگر، نیاز به گذشت زمان و مدتی طولانی دارد تا زمینه‌ها و ریشه‌های آن قوام کافی گیرد و بتواند حکومت مطلوب خود را با کاربرد زور به قدرت برساند. از آنجا که حتی پس از به قدرت رسیدن و تشکیل یک دولت انقلابی برای دستیابی به آرمانها و اهداف انقلابی نیاز به زمان بیشتری وجود دارد، همان‌طور که پیتیر کالورت نیز می‌نویسد: «درست نیست که انقلاب، کاملاً یکباره و ناگهانی صورت گرفته باشد.» (Calvert,) (Op.cit.: 3)

مطالعه اقدام دولتهای حافظ وضع موجود و تأثیرگذاری آنان در تسهیل یا جلوگیری از روند یک انقلاب اجتماعی بزرگ دارای جایگاه ویژه‌ای است. علاوه بر این، فشارهایی که از دو سو همواره بر انقلابیون وارد شده است؛ یکی از طرف جهان‌بینی خود که آنها را موظف به تغییر وضع موجود و تشویق به انقلاب در جاهای دیگر می‌کند و از سوی دیگر با محدودیتهایی که در کمک خارجی و چالشهایی که در صحنه بین‌المللی برخورد می‌کنند مورد توجه ویژه قرار دارد. اگر این فشارها نبود شاید انقلابیون در فردای هیچ انقلابی گرفتار اختلاف نشده و وحدت نظام انقلابی خود را از دست نمی‌دادند یا تحت تأثیر گروههایی که تمایل به پرهیز از دشمنی دولتهای حافظ وضع موجود و ضد انقلاب داشتند دست از کمک خود به ملل دیگر نکشیده و از عدم امکان صدور انقلاب سخن نمی‌رانند. از انقلابیون فرانسه دهه ۱۷۹۰ گرفته تا ساندنیستهای نیکاراگوئه در دهه ۱۹۸۰ وقتی دولتهای انقلابی به صدور انقلاب خود به خارج متهم می‌شدند اظهار بی‌گناهی می‌کردند. البته دولتهای دشمن این انقلابها هم از این بهانه برای مداخلات ضدانقلابی خود کمال بهره را برده‌اند. یکی از منتقدان انقلاب روسیه گفته بود «با مبارزه با مشروعیت همه حکومتهای خارجی، بلشویکها همه حکومتهای خارجی را دعوت کردند تا با آنها به مبارزه بپردازند.» (Pipes, 1996: 94)

منابع:

1. Armstrong David, 1993, *Revolution and World Order: The Revolutionary State in International Society*, Oxford, Clarendon Press.
2. Brinton Crane, 1965, **The Anatomy of Revolution**, second edition, New York, Anchor Books,
3. Calvert Peter, 1996, **Revolution and International Politics**, London, Pinter
4. Cooley Alexander, 2005, *Logics of Hierarchy: The Organization of Empires, States, and Military Occupations*, Ithaca, Cornell University Press
5. Falk R. A., 1969, "World Revolution and International Order", in C. J. Friedrich, (ed.), **Revolution**, New York,

- Atherton Press,
6. Goldstone Jack, 1991, **Revolution and Rebellion In the early Modern World**, University of California Press, Berkeley
 7. Goldstone Jack, 2001, “An Analytical Framework”, in Mark Katz, 2001, **Revolution: International Dimensions**, Washington, D.C., CQ Press
 8. Greene Thomas, 1990, **Comparative Revolutionary Movements: Search for Theory and Justice**, Englewood, Prentice Hall
 9. Gurr Ted Robert, 1970, **Why Men Rebel**, Princeton, Princeton University Press
 10. Halliday Fred, 1999, **Revolution and World Politics: The Rise and Fall of the Six Great Power**, London, Macmillan
 11. Holsti K. J., 1967, **International Politics: A Framework for Analysis**, Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall.
 12. Hunter Robert, 1940, **Revolution: Why, How, When?**, New York, Harper and Brothers
 13. Huntington Samuel, 1968, **Political Order in Changing Societies**, New Haven, Yale University Press,
 14. Jameson Franklin, 1956, **The American Revolution Considered as a Social Movement**, Boston, Beacon Press, First published in 1926.
 15. Johnson Chalmers, 1966, **Revolutionary Change**, Boston, Little Brown and Company
 16. Katz Mark, 2001, **Revolution: International Dimensions**, Washington, D.C., CQ Press
 17. Kecskemeti Paul, 1961, **The Unexpected Revolution: Social Forces in the Hungarian Uprising**, Stanford, Stanford University Press
 18. Krejci Jaroslav, 1994, **Great Revolutions Compared: The**

- Outline of a Theory**, London, Harvester Wheatsheaf
19. Lake David, 1996, "Anarchy, Hierarchy and Variety of International Relations", **International Organizations**, 50,
 20. Moore Barrington, 1966, *Social Origins of Dictatorship and Democracy, Lord and Peasant in the Making of the Modern World*, Boston, Beacon Press
 21. Neumann Sigmund, 1949, "The International Civil War", **World Politics**, I (April),
 22. O'Kane Rosemary, 1996, *Terror, Force, and States: The Path from Modernity*, Cheltenham, Edward Elgar
 23. Pipes Daniel, 1996, **The Hidden Hand: Middle East Fears of Conspiracy**, New York , N.Y., St. Martin's Press,
 24. Skocpol Theda, 1979, *States and Social Revolutions: A comparative analysis of France, Russia and China*, Cambridge, Cambridge University Press
 25. Spriano Paolo, 1985, **Stalin and the European Communists**, London, Verso,
 26. Stone Lawrence, 1966, "Theories of Revolution", **World Politics**, XVIII, (Jan.),
 27. Walsh G., 1996, "Fox Crying Out Loud", **Time**, no. 6. Feb. 5,
 28. Waltz Kenneth, 1967, "The Politics of Peace", **International Studies Quarterly**, 11, no.3, September,
 29. Weber Katja, 2000, *Hierarchy Amidst Anarchy: Transaction Costs and Institutional Choice*, State University of New York Press, New York
 30. www.iranka.ir
 31. www.tebyan.net

